نیم نگاه

آشفتگی در فکر تاریخی

محمود نکوروح

صد نکته

عنوان فوق را من از فریدون آدمیت مورخ و تحلیلگر مشهور گرفته‌ام و لازم دیدم امروز که همایش‌ها در مورد انقلاب مشروطه داریم اعلام کنم که بازهم هرکسی از ظن خود مشروطه را تحلیل می کند: «از موضع «قدرت» یا از موضع «اپوزیسیون». آدمیت بسیاری جریان‌ها را بعد از انقلاب، بحق و یا به ناحق، به نقد کشید. به ویژه که متذکر می شد که اینها با نگاه ایدئولوژیک به درج حوادث و حتی نقد اقدام می کنند.» بعدها که فضای انقلابی گری فروکش کرد، کم کم خاطره‌نویسی‌ها به یکباره باب شد، از کسانی که غالباً هویت مشخصی نداشتند. تا جایی که بسیاری از سوی رجالی که در حیات نبودند به‌نام آنان که هرگز با قلم سروکار نداشتند و حتی ضد «نوشتن» بودند، صفحاتی سیاه کردند. کسانی که هویت‌شان برای نسل بعد از انقلاب شناخته شده نبود و به راحتی از فضای باز بعد از انقلاب استفاده کرده و به تبرئه رجالی که نمی گویم «گوشت و خونشان از بیگانه بود و بدان افتخار می کردند» بلکه بسیاری معتقد به تقلید صرف از بیگانه بوده و در حالی که دموکراسی را متعلق به آنها و برای آنها دانسته و برای ما دیکتاتوری را تجویز می کردند. «کتاب غرب‌زدگی» آل‌احمد محصول چنین شرایطی است که مدت‌ها به‌صورت «مخفی» دست به‌دست می گشت. اینک که همایش‌ها به‌خاطر صدسالگی انقلاب مشروطه برپا می‌شود و علل ناکامی‌های مشروطه‌خواهان باید مورد پژوهش قرارگیرد مورخان محترم باید قبل از بهره‌گیری از منابع، به هویت‌یابی نویسندگان این منابع پرداخته که مبادا حقیقتی تاریخی لوث شده و ناسره به‌جای سره نشیند. چه تاریخ کشور ما همیشه تاریخ «قدرت» و قدرتمداران بوده است و مورخینی اندک توانسته‌اند حقایقی را به رشته تحریر کشند. در عصر جدید البته تاریخ ما بیشتر با نگاه‌های مختلف نوشته شده که باید به تمام دیدگاه‌ها مورخ رجوع و از دیدگاه‌های یک‌جانبه و یک‌طرفه پرهیز کند. در صفحه مشروطه روزنامه شرق فارغ از ارزش این کار، گاهی نوشته‌هایی متضاد و متناقض به چشم می‌خورد که از نظر اینجانب نیاز به تذکر داشت. منجمله در روزنامه مورخ شنبه ۱۰ تیرماه درباره مصدق، سیدضیاء و قوام‌السلطنه که متعلق به سه دیدگاه به شدت متناقض و متضاد بودند آمده بود که دکتر مصدق بعد از گرفتن رای اعتماد از مجلس چهاردهم توسط سید ضیاءالدین طباطبایی، بدو تبریک گفت. خوب بود منبع این نوشته ذکر می‌شد. من در کتابی این امر را خواندم و پی آن را گرفتم معلوم شد این دروغ بزرگ توسط رجال انگلوفیل شایع و توسط یکی از طرفدارانشان که هم‌اکنون در قید حیات است و از این نوشته‌ها نان می‌خورد به رشته تحریر کشیده شده است. سیدضیاء از طلبگی شروع کرد به نفع انگلستان کودتا کرد و توطئه‌هایش علیه ملی شدن نفت بعدها نمایان شد. او عقد قرارداد را حق انحصاری خود می‌دانست و از انگلستان نشان لردی گرفت و بدان افتخار می‌کرد و . . . بعد هم به فلسطین رفت و دلال فروش زمین‌های فلسطینیان به یهودیان شد. در انتخابات دوره چهاردهم به ایران بازگشت و در انتخاباتی که دربار پهلوی و ارتش همیشه به سود دربار و انگلستان برگزار می‌کرد، برنده شد و به مجلس راه یافت «کتاب سید ضیاء – خسرو معتضد» و . . . این نکته‌ای نبود که از دید مصدق فراموش شود. البته پژوهشگر محترم این امر را ناشی از حسن نیت مصدق و تساهل و تسامح او دیده. ولی این تساهل و تسامح برای کسی که افتخارش همکاری با بیگانه بوده در فرهنگ ما و به ویژه مصدق پذیرفته نیست. چه غالباً انتخابات‌های آن دوره مخصوصاً در دهات شهرستان‌ها مخدوش و تحت‌نظر ارتش و شهربانی و به سود دربار و انگلستان بود. مورد دوم آنجا که نوشته‌اند قوام‌السلطنه شب هنگام وکلا را جمع کرد و به آنها گفت که فردا بدو رای اعتماد ندهند و . . . که این امر هم بسیار ساده‌اندیشانه به نظر می‌آید. اگر رای اعتماد ندادند به خاطر جریان مصدق بود که تازه با تز «موازنه منفی» او در حال شکل گیری بود. مهمتر از آن مخالفت شاه و اشرف پهلوی با قوام بود که همیشه از او به خاطر تحقیر شاه دل چرکین بودند. قوام شاه را ابتدای سلطنتش «بچه» نامید. مجلسی با وکلایی که همیشه بیشتر به دربار متوجه بودند تا قوام یا مصدق. و اصولاً قوام‌السلطنه گردن کلفت‌تر از آن بود که بدین کار اقدام کند. او وکلای خود را تحویل نمی گرفت.

در شرق یکشنبه ۱۸ تیر در مقاله‌ای با عنوان «شاه در مسیر خودکامگی» در سطور آخر ذکر شده که تقی‌زاده در برابر انتقادهای عباس اسکندری گفت که من «مسلوب‌الاختیار بودم و خود را آلت فعل معرفی کرد» لازم به ذکر است که این انتقاد را من خودم در منزل شادروان دکتر صدیقی از دهان دکتر صدیقی شنیدم. دکتر صدیقی می‌گفت وقتی در این رابطه به مصدق گفته شد که «تقی‌زاده آدم ارزشمندی در تاریخ مشروطه، جهان و . . . است چرا شما با این انتقاد خرابش کردید؟» نقل به مضمون – دکتر مصدق قاه‌قاه خندیده گفت «اگر غیر از این عمل می‌کردم او اعتراف نمی‌کرد و نفت ملی نمی‌شد». زیرا در مراجع بین‌المللی از این اعتراف تقی‌زاده استفاده شد که انگلستان مدعی بود قرارداد را با دولت ایران بسته است، ولی در فرهنگ غرب دولت یک مبنای حقوقی دارد که انتخابی است و . . . در صورتی که حکومت رضاخان انتخابی نبود. در مورد نخست‌وزیری مصدق که در روز شنبه ۲۴ تیر بدان پرداخته شده بود لازم به ذکر است که یکی دیگر از ریزه‌کاری‌های سیاست و تاریخ تصویب قانون ملی شدن نفت این بود که دکتر مصدق بعد از رای اعتماد مجلس – قبول نخست‌وزیری را منوط به تصویب این قانون کرد. در شرایطی که فضای سیاسی کشور اجازه نمی‌داد کسی علیه این قانون رای دهد «نقل از گفت‌وگوهای مصدق با سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافعش در دادگاه نظامی.» در روز سه‌شنبه ۲۷ تیرماه نیز آمده بود که دکتر مصدق به زاهدی پیروزی‌اش را تبریک گفت. در حالی که چنین چیزی گرچه در برخی کتاب‌ها ذکرشده اما واقعیت ندارد. چون مصدق کودتاچیان را به رسمیت نمی‌شناخت که آن هم در زمان دستگیری خودش به آنها تبریک بگوید. لذا اصل واقعه مورد تردید است و لزومی ندارد آن را تعبیر به ادب مصدق کرد.

احزاب فرمایشی تشکیل می‌شود

دکتر منوچهر اقبال

امیراسدالله علم

گزارش سال ۱۳۳۶

صد سال

این سال با سرکشی خونین دادشاه بلوچ در ایرانشهر آغاز شد. وی به همراه گروهی از بلوچ‌ها به اتومبیلی که سرنشینان آن دو آمریکایی، رئیس اصل ۴ کرمان و دیگری رئیس امور عمرانی بلوچستان بود و نیز دو سرنشین ایرانی که یکی مهندس و دیگری راننده اتومبیل بود حمله کردند و همگی را به قتل رساندند.

در ۱۵ فروردین ماه حسین علاء از نخست‌وزیری کناره گرفت و دکتر منوچهر اقبال به جای او نشست. این دگرگونی سیاسی محصول تفکر شاه پس از کودتا بود که رجال و سیاستمداران دارای پیشینه را کنار نهد و چهره‌های جوان و ناشناس را بر سر کار آورد.

در دوم اردیبهشت‌ماه نیز بین مامورین مسلح ژاندارمری و شورشیان بلوچ زد و خورد خونینی روی داد. در این درگیری دادشاه – رهبر شورشیان – شرکت داشت اما موفق به فرار شد.

۱۴ اردیبهشت ماه، سیدحسن تقی‌زاده، از ریاست مجلس استعفا داد. وی در اعلامیه‌ای به همین مناسبت علت اصلی کناره‌گیری‌اش را دخالت دیگران در کار مجلس عنوان کرد. اما این تمام ماجرا نبود و دلیل واقعی این تصمیم، اصرار شاه برای اعمال پاره‌ای تغییرات در متمم قانون اساسی بود که وی آن را برنتافت.

پروژه ساخت احزاب دولتی با تاسیس حزب مردم، به دبیرکلی اسدالله علم، در ۲۸ اردیبهشت‌ماه، وارد مرحله نوینی شد. علم در مصاحبه‌ای مطبوعاتی، مرامنامه حزب را اعلام کرد که از مهمترین مفاد آن می‌توان به سهیم شدن کارگران در سود سالانه کارخانه‌ها و تقسیم اراضی بین کشاورزان اشاره کرد. در خردادماه این سال کمک ۲۳ میلیون دلاری آمریکا به ایران در زمینه امور نظامی امضا شد. طبق این قرارداد، بنا شد در صورت لزوم، آمریکا تعدادی جنگ‌افزار در اختیار ایران قرار دهد. آمریکا که با حجم زیاد مبادلات اقتصادی و سیاسی طی ۳ سال گذشته به عنوان متحد اول شاه شناخته می‌شد، با تجهیز ارتش ایران به سلاح‌های مدرن اهداف چندمنظوره‌ای مانند تشدید بار وابستگی ایران به خود و تبدیل ایران به ژاندارم مطمئن منطقه در نظر داشت. در ادامه همین روند ناوچه ۸۵ تنی آمریکا در تاریخ ۹ تیرماه، به ایران واگذار شد و در همین ماه هفت فروند جت بمب‌افکن از سوی آمریکا به نیروی هوایی ایران تحویل داده شد.

۱۵ تیرماه، خسرو روزبه از معروف‌ترین چهره‌های حزب توده ایران در درگیری نظامی در خیابان اسماعیل بزاز مجروح و دستگیر شد. در شرایطی که دستگیری و سرکوب توده‌ای‌ها، همچنان ادامه داشت، نمایندگان ایران و شوروی به روند مسالمت‌آمیز دیپلماسی خود ادامه می‌دادند.

مبادلات اقتصادی بین دو کشور نیز قابل ملاحظه بود. ایران به شوروی ۲۵هزار تن برنج چمپا صادر کرد و در عوض ۸۰ تن شکر از همسایه شمالی دریافت کرد. در ۲۰ مردادماه نیز نمایندگان ایران و شوروی طرح استفاده مساوی و مشترک از بستر رودهای ارس و اترک را پذیرفتند.

کار شورش دادشاه در ارتفاعات سفیدکوه بلوچستان بالا گرفت و زد و خورد خونینی در مردادماه میان شورشیان بلوچ و نیروهای ژاندارمری درگرفت.

در ۱۵ مهرماه این سال، مانور مشترک ایران و آمریکا در خلیج فارس برگزار شد. در ۲۳ آبان ماه نیز مسئله الحاق بحرین به ایران و این که بحرین یکی از استان‌های ایران است در مجلس مورد بحث و بررسی قرار گرفت. این مسئله با واکنش مخالف و اعتراض‌آمیز کشورهای عربی، عربستان سعودی و حتی دولت انگلیس روبه‌رو شد. در همین ماه شاه به منظور قدردانی از نقش شعبان جعفری – شعبان بی‌مخ – زورخانه‌ای به نام وی افتتاح کرد و خود در مراسم افتتاحیه شرکت کرد. در همین ماه مقارن همین اتفاق کنگره بزرگداشت مولانا با حضور ده‌ها دانشمند ایرانی و خارجی نیز به طور رسمی و با پیام شاه گشایش یافت. در ۲۱ دی‌ماه، دادشاه، رهبر شورشیان بلوچ در درگیری خونینی با نظامیان از پا درآمد. در ۲۳ بهمن‌ماه نیز احمدشاه – برادر وی – به حکم دادگاه نظامی تیرباران شد. در همین ماه شرکت نفت ایران اعلام کرد درآمد نفت در سال ۱۹۵۷ – برابر با ۱۳۳۶ – ۷۶ میلیون لیره بوده است. اقبال نخست‌وزیر هم در این ماه یک حزب اکثریت تشکیل داد و نام آن را «حزب ملیون» گذاشت. هیات موسس این حزب ۲۰۰ نفر از دولتمردان و سیاستمداران و مجلسیان بودند.

در نخستین روزهای واپسین ماه سال، سرلشگر قرنی معاون ستاد ارتش و رئیس اداره دوم ارتش بازداشت شد. اتهام وی رابطه با اتحاد جماهیر شوروی بود. در روزهای پایانی سال نیز، شاه از همسرش ثریا اسفندیاری به طور رسمی جدا شد. در اطلاعیه دربار نیاز به ولیعهد علت اصلی این جدایی ذکر شده بود. همچنین دربار اعلام کرد که همسرشاه با رضایت خاطر مصالح عمومی کشور را بر مصلحت شخصی خود ترجیح داده، این طلاق را با دل و جان پذیرفته است.

استاد کمال‌الملک هنرمند مشروطه‌خواه

صد چهره

گرچه شاهان قاجار کوشیدند هنرمندان زمان خود را به خدمت بگیرند اما ماهیت هنر که نشأت گرفته از خلاقیت و لطافت روح انسانی است با ماهیت استبداد و زورگویی همخوانی ندارد. از این رو رنج‌های هنرمندان این دوره، فضای اجتماعی و فرهنگی آن دوران را بازنمایی می‌کند. استاد کمال‌الملک از برجسته‌ترین هنرمندانی است که دوره قبل و بعد از مشروطیت را درک کرده است. استاد در اولین سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه متولد شد. تولدش را سال ۱۲۶۴ ه. ق گفته‌اند. مادرش «حاجیه مریم خانم» وی را حامله بود که راهی تهران شدند و او در تهران به دنیا آمد. بعد از سه ماه به کاشان بازگشتند و کودکی را در دهی نزدیک کاشان موسوم به کله که در هفت فرسخی کاشان است گذراند. کاشان چند طایفه داشت که مهمترین آنان غفاری، شیبانی، ضرابی و . . . بودند. محمد غفاری فرزند میرزا بزرگ کاشانی بود. پدربزرگ محمد سه پسر داشت که هر سه بر نقاشی مشغول بودند: ۱– عموی محمد همان میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک بود که در روزنامه خود به شرح حال و تصاویر رجال می‌پرداخت. ۲– عموی دیگر در جوانی درگذشته بود. ۳– پدر محمد در خدمت محمدشاه و سپس ناصرالدین شاه نقاشی می‌کرد. در سن ۱۲ سالگی محمد را به تهران نزد دایی‌اش «آقا میرزا علی خان مجیرالدوله» فرستادند تا به مدرسه دارالفنون برود. پس از دو سال، سالی ۲۰ تومان مواجب بر او مقرر گشت اما محمد علاقه وافری به ادامه تحصیل داشت و نشان نقره علمی را دریافت کرد. وی ۸ سال در دارالفنون مشغول تحصیل بود که شاه او را خواست. ۲۰ سال بیشتر نداشت که چهره علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر سابق علوم «فرهنگ» را تصویر کرد. ناصرالدین شاه از آن همه هنر و شباهت به وجد آمد. از معلم نقاشی مدرسه میرزاعلی اکبرخان مزین‌الدوله سراغ نقاش را گرفته بود و او هم میرزا محمد غفاری را معرفی کرده بود. از آن پس به وی مواجبی دادند و بی‌درنگ در «عمارت بادگیر» شمس‌العماره وی را اطاقی دادند و شاه لقب نقاش‌باشی به او داد و این سمت تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه با وی بود. از مهمترین آثار وی تابلوی تالار آینه است که در خلق آن حدود ۵ سال بسیار مرارت کشید و خاطری خوش از آن روزگار نداشت که مصادف شد با دزدی شاگرد باغبان از نخست‌طاوس و بریدن سر شاگرد باغبان در محضر ناصرالدین شاه که خود نقاش‌باشی نقل می‌کند: چرا در بین افراد دربار کسی نبوده که به او «ناصرالدین شاه» بگوید مرد حسابی برای چهار مثقال طلا که انسان را سر نمی‌برند و از آن بدتر بر فرض که باید سر بریده شود چرا زیر چشم تو.

میرزامحمد غفاری در سال ۱۳۱۰ ه. ق از طرف ناصرالدین شاه به کمال‌الملک ملقب شد. زمانی که ناصرالدین شاه کشته شد، کمال‌الملک در فکر سفر به اروپا بود. مظفرالدین شاه بر سر کارآمد و یک سال و نیم بعد، استاد از راه قزوین و رشت و انزلی به راستوف و فارکوف و وین و ونیز رسید و بعد به فلورانس و سپس به رم. در آنجا آتلیه‌ای گزید و بعد به پاریس رفت و در لوور چندین پرده ساخت. زمانی که مظفرالدین شاه به فرنگ آمد تابلوهای استاد را به شاه نشان دادند بسیار پسندید و شاه حکم کرد که کمال‌الملک به تهران برگردد. با این وجود استاد دو سال را در پاریس ماند و سپس به تهران بازگشت. چند وقت بعد از رجعت استاد به تهران فراش امیربهادر کمال‌الملک را به منزل امیربهادر راهنمایی کرد.

پس از گفت‌وگویی ساده امیربهادر که تابلوهای استاد از جمله انواع پرتره‌ها و به‌ویژه تابلوی ونوس را دیده بود به کمال‌الملک گفت شما فقط ونوس و بت و از این جور چیزها می‌کشید؟ استاد با آن جنبه لطیفه‌گویی‌اش جواب داد: من نقاشم هرچه سفارش دهند می‌کشم. امیربهادر گفت: مثلاً صورت حضرت عباس بن علی را هم می‌کشی؟ او می‌گوید: بلی.

امیربهادر می‌پرسد: روی چه حسابی می‌کشی؟ و استاد پاسخ می‌دهد: بر روی موازین، احادیث و از روی خیال. او دو تابلو را که سفارش حسینیه بوده می‌کشد. مظفرالدین شاه در فرنگ بود که استاد راهی کربلا می‌شود و دو سال در عتبات می‌ماند و در کربلا و کاظمین و بغداد تابلوهایی را می‌آفریند. او سرانجام قسمتی از حسین‌آباد نیشابور را با اندک درآمد و پس‌اندازش خرید که در آنجا سرپرستی دو دختر برادرش میرزا ابوتراب را هم برعهده داشت؛ آسیه خانم و عالیه خانم. در همین دوران وی از طرف حکیم‌الملک که وزارت فرهنگ را برعهده داشت به معاونت وزارت فرهنگ انتخاب شد. ایشان به تاسیس مدرسه صنایع مستظرفه پرداخت. چندی بعد بر اثر مسائلی که از سوی سید محمد تدین حاصل شد کمال‌الملک آنجا را ترک کرد و به مشهد رهسپار شد و در نیشابور بود که از یک چشم نابینا شد. برای مداوا به تهران آمد و پس از بهبودی دوباره به نیشابور رفت و در حسین‌آباد تا آخر عمر اقامت گزید. سال‌های زندگی در حسین‌آباد به کندی و تنهایی می‌گذشت. استاد پیر، بیمار و تنها شده بود و کهولت سن، بدی دید و رعشه دستان مانع از نقاشی کردن و یا کتاب خواندن و نوشتن او می‌شد. کمال‌الملک در مردادماه سال ۱۳۱۹ خورشیدی در حدود ۹۵ سالگی درگذشت. دولت رضاشاه مرگ او را با بی‌تفاوتی نادیده گرفت. کمال‌الملک را بستگانش در بیرون مقبره شیخ فریدالدین عطار دفن کردند. کمال‌الملک در سال‌های انحطاط صنعت مینیاتور در زمان قاجار ظهور کرد، پرسپکتیو را در نقاشی تجربی آموخته بود و بعد از سفر به اروپا با آن علمی آشنا شد و نقاشی را به سبک اروپایی یعنی استادان ایتالیا و فلاماند در ایران احیا کرد. او متمایل به ناتورالیسم بود. در سال‌های جوانی فریفته رافائل بود و بعدها که در صنعت ورزیده شد به رامبراند علاقه یافت: «رافائل نکاتی دارد که فوق توصیف است ولی من رامبراند را دوست دارم، هرچند رافائل را اعظم از رامبراند می‌دانم و در آثار رامبراند بسیار شگفت‌زده‌ام.» (به نقل از خود استاد)

منابع:
۱– مهدی بامداد، شرح رجال ایران، ج۳
۲– قاسم غنی، خاطرات، ج۸

کار فرهنگی در برابر کار سیاسی

۱۶ و ۱۷ تیرماه ۱۲۸۵

صد روز

■ ۱۶ تیر

مهدی محمودیان: بعد از سخنرانی طباطبایی و موعظه تند او نسبت به عین‌الدوله و استبداد و همین‌طور بیان مشروطیت با وجه شرعی عین‌الدوله فهمید اگر دیر بجنبد نمی‌گذارند او در مسند صدراعظمی بماند. فلذا در چنین روزی در فردای روز سخنرانی طباطبایی با حضور دوستان نزدیکش جلسه‌ای در منزلش تشکیل داد تا در مورد مشکل پیش آمده مشورت کند و به راهکارهایی برای متوقف کردن این جنبش برسد.

سرانجام قرار شد با سه روش مختلف و همزمان منویات خود را حاکم کنند. و در روزهای آینده خواهیم دید که این تصمیمات را به مرحله اجرا نیز درآوردند.

۱ – از آنجایی که تلاش‌های عین‌الدوله و نزدیکانش برای تفرقه‌اندازی بین طباطبایی و بهبهانی به عنوان دو رهبر بزرگ مذهبی موافق مشروطه با شکست مواجه شده بود آنها در این جلسه تصمیم گرفتند جهت منصرف کردن طباطبایی از اهدافش تلاش نمایند و بعد از منصرف شدن طباطبایی می‌توانستند به راحتی بهبهانی را نیز از سر راه خود بردارند. اما منصرف کردن کسی که نه اهل رشوه بود و نه اهل ریاست و عالمی بود آگاه به مسائل روز بسیار سخت به نظر می‌رسید، فلذا تصمیم گرفتند با بحث و گفت‌وگو و استدلال‌های علمی و مذهبی در او شک و تردید ایجاد کنند. برای این کار قرار شد ناصرالملک وزیر دارایی عین‌الدوله که شخصی باسواد و موجه، تا حدودی مورد وثوق طباطبایی بود نامه‌ای به او بنویسد و او را با این استدلال‌ها که ما امکانات و نیروی انسانی لازم جهت تاسیس مجلس را نداریم وی را منصرف نمایند.

۲– از آنجایی که آنها احساس می‌کردند وعاظ و سخنوران مذهبی تاثیر بسیاری بر روی افکار عمومی مردم دارند و از جهتی دیگر رابطی هستند بین علما و مردم، تصمیم گرفتند آنها را با وعده و وعید و یا تهدید وادار به سکوت کنند. در غیر این صورت آنها را دستگیر و یا تبعید نمایند.

۳ – از طرف دیگر چون مردم به توصیه علما و رهبران ملی خواهان تاسیس عدالتخانه بودند لذا آنها را نیز با انتشار خبر تنظیم نظامنامه عدلیه آرام کنند و آنها با امید به تاسیس عدالتخانه در آینده سکوت کرده و به مرور زمان این هدف فراموش شود. تصمیمات این جلسه در روزهای آینده اجرا شد. ولی همانطور که خواهیم دید هر کدام باعث ایجاد هیجانی تازه در مردم شد و آنها را به اهداف خود نزدیک‌تر کرد.

■ ۱۷ تیر

بعد از تصمیماتی که روزهای گذشته در جمع نزدیکان عین‌الدوله گرفته شد ناصرالملک که وزیر دارایی عین‌الدوله بود جهت نوشتن نامه به مرحوم طباطبایی برای منصرف ساختن وی از تلاش در جهت تاسیس عدالتخانه انتخاب شد. او که در بین وزرای دیگر عین‌الدوله به ساده‌زیستی معروف بود در انگلستان درس خوانده بود و به دانشمندی و نیکی و اهل دیانت شناخته می‌شد. در جواب سخنرانی مرحوم طباطبایی در سالگرد شهادت حضرت زهرا(ع) و در جهت منویات عین‌الدوله نامه‌ای بسیار مفصل خطاب به طباطبایی نوشت و بعد از شرح حال فرد بیماری که بعد از مدت‌ها غذا نخوردن ران نیمه‌پخته شتر را به زور شلاق در دهان او می‌کنند خطاب به وی چنین می‌نویسد:

«. . . امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله در ایران همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر طپانیدن است.» به بیمار باید کم‌کم غذا داده شود تا معده‌اش عادت کند، سپس غذاهای سنگین داد. ناصرالملک به طباطبایی می‌گوید: «. . . این حرف‌ها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است، به عقیده اینجانب در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفسده دیگر خواهد شد. . . .» سپس می‌نویسد برای تشکیل مجلس نیاز به حداقل هزار نفر آدم کامل باسواد است که با مسائل اقتصادی، سیاسی جهان آشنا باشند. سپس از طباطبایی می‌خواهد دویست نفر را معرفی کند.

«گمان بلکه یقین بنده این است و به صحتش قسم می‌خورم که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب فرمایید در تمام ایران یکصدنفر نمی‌توانید پیدا کنید پس برای چه فریاد می‌زنید؟ برای که سنگ به سینه می‌زنید؟»

او در این نامه با چندین قسم می‌گوید برای نجات کشور و تشکیل مجلس به عالم نیاز داریم و سپس به لزوم اتحاد ملت و دولت اشاره می‌کند:

«هیچ‌یک از دول متمدنه به منتها درجه عزت و سعادت نرسیدند، مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشان را به روی هم گذارده به اتفاق رفع نواقص خود نمود و اسباب ترقیات ملی را فراهم کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر وقتی که افراد و اجزای آن ملت به نور علم و تربیت منور شده و پرورش یافتند.»

ناصرالملک با نقل تاریخ یکصدساله ژاپن تصریح می‌کند پادشاه ژاپن بعد از بازدید از اروپا و دیدن پیشرفت آن سرزمین‌ها به کشورش برگشت و طی بیست سال سعی کرد به مردم وحشی ژاپن علم بیاموزد و برای این کار صدها استاد و معلم در شغل‌ها و اصناف و صنایع مختلف به ژاپن آورد و هزاران نفر را جهت آموزش به کشورهای اروپایی فرستاد و بعد از آن دستور مشروطه و تاسیس پارلمان را صادر نمود و ظرف ۱۷ سال توانست به این پیشرفت غیرقابل تصور برسد.

ناصرالملک پس از ذکر این تاریخ به طباطبایی یادآوری می‌کند که در ایران نزدیک سه هزار مدرسه است که از آن به خوبی بهره‌برداری نمی‌شود. بهتر است شما علما به وضعیت آن مدرسه‌ها رسیدگی کنید تا عالمانی را جهت استفاده از آزادی تربیت کنید. «دوازده سال دیگر دو طبقه شاگردهای فارغ‌التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد. آن وقت مملکت ایران به قدر کافی آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرف‌هایی که امروز می‌زنند و ابداً ثمر و فایده ندارد از روی علم و بصیرت به موقع اجرا بگذارند.» و در انتها بدون اینکه به نام خود اشاره کرده باشد به نامه خود پایان می‌دهد.

منبع: تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۵۴

بچه‌های گل

ا. آبتین

صد نکته

هنگامی که من این صفحه مشروطه شرق رو می‌خونم یهو یادم میفته به تابستون پارسال. تو گیرودار آزمون‌های پایانی سال سوم بودیم که یه روز روزنامه شرق رو خریدم و تو صفحه‌ای از اون چیزایی درباره انتخابات خوندم و . . . . ما هم شدیم رجل سیاسی. پیش اومد و یک شب ما با دوتا از هم قطارها داشتیم تبلیغ می‌کردیم و من که دیگه داغ داغ بودم، دو تا دختر دورو بر ۲۲–۲۱ ساله اومدن رد شن.

خدا شاهد که من اون دم به هیچ وجه به دختر یا پسر بودن گذرکنندگان اعتنایی نداشتم و فقط جسته گریخته از دهنم می‌پرید: آزادی و مردم‌سالاری با رای به . . . . این دو تا دختر بی‌دلیل و برهان هرچی ناسزا تونستن به ما دادند و چنان دل این جوون رو شیکستن که فقط ۲ دقیقه به این می‌اندیشیدم که مملی خرت به چند، برا کی داری تلاش می‌کنی، این همه آدم تو مشروطه، نهضت ملی نفت، جنگ با عراق و هزار جای دیگه رفتن و مردن و من راستش رو بخوایین اون دم تنها به این می‌اندیشیدم که مملی ول کن همه چیزو تا دستت به دهنت رسید بزن برو.

اما این مملی نمی‌دونم که یهو چه ندای غیبی از این خاک پاک براش اومد که بهش گفت (راستشو بخواین داشت اشک می‌ریخت و می‌گفت): مملی تو هم می‌خوای منو تنها بذاری؟ گفتم: آخه ننه من این جا آرامش ندارم. گفت: می‌دونی ۱۰۰ سال پیش من دیگه داشت کارم تموم می‌شد که یهو یه چند تا از بچه‌هام آستین بالا زدنو گفتن ننه ما نمی‌ذاریم همین جور تلف بشی. مملی من اون موقع پیر پیر بودم اونا اومدنو یه کم دلمو جوون کردن، مملی آخه تو چه جور بچه‌ای هستی این کارت نامردیه، من تورو بزرگت کردم حالا که بزرگ شدی می‌خوای منو تنها بذاری و بری؟ دل دشمنای مردم رو شادتر کنی، آخه پس من چی می‌شم . . . . گفتم ننه به خدا دوست دارم اما آخه خودت بگو به این تن بیمارت امیدی هست؟ ننم بغض گلوشو گرفت و گفت ننه من یه چیزی بهت می‌گم بعد خودتی و خودت. اون روز که بچه‌هام ستارخان و باقرخان و عشقی و فرخی می‌خواستن منو درمون کنن دیگه نا برام نمونده بود، اما اونا منو تا این جا کشیدن. منو بگی اینو که شنیدم گفتم ننه به خدا که تا آخرش باهاتم و اگه پات پیر بشم تورو جوون می‌کنم. با یاد همون بچه‌های گلت منم برات بچه گلی می‌شم. کاش همه‌مون واسه ننمون بچه‌های گلی بشیم.

نگاه

اعضای انجمن سری

محمود فاضلی

صد نهاد

بی‌شک اصلی‌ترین گروه‌هایی که در زمان مظفرالدین شاه در زمینه مشروطیت گردهم می‌آمدند و با برگزاری جلسات و اجتماعاتی به‌دنبال براندازی حکومت وقت بودند، گروهی بود که از ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ هـ. ق در باغ «سلیمان‌خان میکده» واقع در خیابان گمرک تهران تشکیل می‌شد. اعضای این گروه در اوج خفقان با مخفی‌کاری در شب‌ها گردهم می‌آمدند و تا صبح، اقدام به برنامه‌ریزی علیه حکومت وقت که به فساد و تباهی متهم بود، می‌کردند و سپس متفرق می‌شدند. یکی از اعضای شرکت‌کننده در این جلسات سری «بحرالعلوم کرمانی» برادر شیخ‌احمد روحی بود که به‌دستور محمدعلی میرزا در تبریز به انتقام ترور ناصرالدین‌شاه به طرز فجیعی به قتل رسید. روحی از نویسندگان و ناشران روزنامه اختر بود که در شهر استانبول ترکیه چاپ می‌شد. این روزنامه در ایجاد نارضایتی سیاسی و اجتماعی در میان توده مردم نقش عمده‌ای داشت. نسخه‌هایی از این روزنامه که به ایران می‌رسید دست به دست می‌گشت. روزنامه‌ای که با تلاش میرزاآقاخان کرمانی و خیرالملک انتشار می‌یافت.

یکی دیگر از شرکت‌کنندگان در این جلسات «علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری» یکی از روسای ایل بختیاری بود که علیه سلطنت قاجار فعالیت می‌کرد. وی در آن زمان یکی از رهبران بانفوذ ایل ایران محسوب می‌شد. قتل محمدتقی‌خان بختیاری در دوره ناصری به دستور شاه، موجب این دشمنی شده بود و این ایل دشمن تاریخی و مهم قاجاریه به شمار می‌آمد. «سلیمان‌میرزا اسکندری» شاهزاده سرشناس قاجار و مترجم کتاب «سه تفنگدار الکساندر دوما» از دیگر شرکت‌کنندگان فعال در این انجمن بود. خانواده اسکندری در زمره شاهزادگان روشنفکر دوره قاجار بودند. کسانی که با وی در زمینه ترجمه کتاب فعالیت می‌کردند اقدام به ترجمه کتاب‌هایی کردند که برخی از آنها به دستور شخص ناصرالدین‌شاه توقیف شد و اجازه انتشار نیافت.

بی‌تردید چهره برجسته و تاثیرگذار این جلسات میرزانصرالله بهشتی معروف به «ملک‌المتکلمین» بود. وی دارای اندیشه‌های روشنفکری بود و بارها به بابی‌گری متهم شد. با زمزمه‌های نارضایتی در اصفهان به تهران آمد. پس از مدتی عازم کردستان شد و مقارن با نارضایتی و نهضت عدالتخواهانه مردم ایران مجدداً به تهران بازگشت. شخص میکده از دوستان صمیمی ملک بود و بعدها میان وی و ملک حتی وصلت فامیلی نیز صورت گرفت. میکده بعد از پیروزی نهضت مشروطه از رهبران انجمن‌های تندرو دوره مشروطیت بود. «سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی» از دیگر شرکت‌کنندگان این جلسات بود. وی نیز از دوستان نزدیک ملک بود. وی واعظی چیره‌دست بود و از این طریق به جایگاه ویژه‌ای در میان مردم دست یافت.

«شیخ‌الرئیس قاجار» دیگر شاهزاده دوران قاجاری بود که همراه با دیگر شرکت‌کنندگان و شاهزاده‌ای به‌نام «سلیمان‌میرزا» در این جلسات شرکت می‌کرد. شیخ‌الرئیس از طرفداران سیدجمال اسدآبادی بود و مخفیانه ارتباط خود را با ناراضیان ایرانی مقیم استانبول حفظ می‌کرد. وی همچنین رساله‌ای تحت عنوان «اتحاد اسلام» و در ضرورت مقابله با نفوذ کشورهای استعمارگر غربی نوشت. از دیگر حاضرین در این جلسات «حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی» بود. وی کتابی چهارجلدی به‌نام «حیات یحیی» در خصوص تاریخ معاصر ایران از قاجار تا استقرار رضاشاه در قدرت نوشت. «سیدنصرالله تقوی» نویسنده اولین رساله تحقیقی در خصوص مشروطه و انطباق آن با احکام شرع از جمله شرکت‌کنندگان در این جلسات سری بود. وی با روزنامه تربیت که نقش یک روزنامه ناراضی را بر عهده داشت، همکاری می‌کرد. «محمدحسن فروغی» مشهور به ذکاءالملک نیز از چهره‌های برجسته شرکت‌کننده در این جلسات بود.

«میرزاحسن رشدیه» بنیانگذار مدارس جدید در ایران و همچنین «حاج سیاح محلاتی» که بارها در دوره ناصری به زندان افتاده بود و حتی یک‌بار به اتهام مشارکت در قتل ناصرالدین‌شاه به حبس افتاد از دیگر شرکت‌کنندگان در این جلسات بودند. «سلطان‌العلما زواره‌ای» و «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل» دو تن از برجسته‌ترین روزنامه‌نگاران دوره مشروطه نیز در جلسات این انجمن حضور می‌یافتند. گفته می‌شود دو تن از زرتشتیان به‌نام‌های «ارباب رستم گیو» و «اردشیر جی ایلچی‌پور» رپورتر خبرنگار روزنام